بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مر خداے راکہ پروردگار ہمہ عالم است ۔ درود و سلام بر سرور ما
محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ خاتم پیغمبران است و بر آل او و اصحاب او اجمعین ۔
• اما بعد میگوید فقیر کہ حاجتمند است برحمت خداے بزرگ ۔ احمد معروف
بہ ولی اللہ بن عبد الرحیم نیکی کند خداے برتر بحال ایشان ۔ گواہ می آرم
خداے برتر را و ہمہ آنان راکہ حاضر اند از فرشتگان و جن و انس کہ من از
تہ دل اعتقاد آن دارم کہ عالم را آفریدگاری است قدیم کہ ہمیشہ بودہ و ہمیشہ
خواہد بود ۔ وجود او واجب است و عدم او ممتنع ۔ و او بزرگ برتر است و بہمہ
صفتہای کمال موصوف است ۔ پاک است از داغہاے نقص و زوال و
خالق جملہ مخلوقات است ۔ عالم جمیع معلومات ۔ قادر بر جمیع ممکنات بقصد

آفرینندهٔ جمیع کائنات زنده است و بیننده است۔ مثل او و حریف او و انباز او و همتای او کسی نیست و در وجوب وجود کسی با او شریک نیست و نه در استحقاق عبادت و نه در خلق و تدبیر۔ پس کسی استحقاق عبادت یعنی استحقاق انتهای تعظیم ندارد مگر او۔ و کسی نیست که مریض را شفا بخشد و کسی نیست که کسی را روزی دهد۔ و کسی نیست که زحمت کسی دور کند مگر او بدین طور که بگوید چیزی را که شو پس شود۔ نه بمعنی به سبب ظاهری عادی چنانکه گویند طبیب بیمار را شفا داد و امیر لشکر یا را روزی بخشید که این چیزے دیگر است اگرچه در لفظ با او مشابه است۔ و هیچکس با او را او نیست و او در چیزے دیگر حلول نکند و نه با چیزے دیگر متحد گردد۔ و چیزے حادث بذات او قائم نتواند شد۔ پس نه در ذات او حدوث است و نه در صفات او و جز این نیست که حدوث در تعلق صفات است بمتعلقات آنها تا که افعال ظاهر شوند۔ و حقیقت این است که آن تعلق نیز حادث نیست۔ آری متعلق حادث است۔ پس احکام تعلق به تفاوت ظاهر شوند به سبب تفاوت متعلقات۔ و او تعالی پاک است از حدوث و تعدد از هر وجهے۔ نه جوهر است و نه عرض۔ نه جسم است و نه در جاے معین و نه در جهتے معین که سویش باین و آن اشارت توان کرد۔ و حرکت کردن و از جاے بجاے شدن و در ذات یا صفات تبدل پذیرفتن و هرزه و دروغ هیچ یکی از ینها بر او راست نیاید۔ و او بالاے عرش است چنانکه خویشتن را باو ستوده لیکن نه بمعنی در جاے معین و جهتی معین بودن۔ بلکه حقیقت این فوقیت و استواء جز او و جز کسانیکه در علم بدرجهٔ یقین رسیده اند

از آنان که خدا تعالی ایشان را از نزد خود علم بخشیده هیچکس نتواند دانست۔ و او مومنان را
در قیامت مرئی خواهد شد بدو طریق۔ یکی آنکه بر ایشان ظاهر شود و ظاهر شدن بسیار زاید تر
از تصدیق عقلی۔ پس گویا که رویت به بصر باشد اما بغیر محاذات و مقابله و جہت و رنگ
و صورت باشد و باین طریق معتزله و غیر ایشان قائل گشته اند و آن حق است و خطا
کردن معتزله در تاویل رویت باین طریق منحصر کردن ایشان ست رویت را در ہمین
طریق۔ دیگر آنکه او تعالی برائے آنہا مانند ستاره روشن صورت پذیرد چنانکه
در حدیث آمده۔ پس خواہند دید او را بنظر ہائے خویشتن در صورت و رنگ و مواجه
بطوریکه در خواب واقع شود چنانکه خبر داده باین معنی رسول علیه السلام که فرمود دیدم
خدائے خویش را در خوشترین صورتہا۔ پس خواہند دید آنجا چنانکه در دنیا خواب می بینند
و این ہر دو طریق را ما می فہمیم و اعتقاد بآن داریم و اگر خدا و پیغمبر او جز این دو طریق از
رویت چیزے دیگر مراد داشته اند پس بتحقیق ما ایمان آوردیم بمراد خدا تعالی و رسول او
اگر چه بعینه آن مراد را ندانسته ایم آنچه خدائے خواست شد و آنچه نه خواست نشد۔ پس
کفر و گناه ہا بآفرینش و اراده اوست نه برضای او۔ و او بے نیاز است۔ در ذات
و صفات خویش به چیزے محتاج نیست۔ و کسی برو حاکم نیست۔ و از واجب کردن
کسی برو چیزے واجب نشود۔ آرے گاہے بچیزے وعده کند پس آن وعده را وفا
کند چنانکه در خبر آمده پیش خدا او را ضامن می باشد۔ و جمله افعال او حکمت و مصلحت را
شامل باشد که ما او را ندانیم و برو لطف جزئی خاص واجب نباشد و نه اصلاح خاص و قبیح

از و نیست در و کاریکه کند یا امر فرماید نسبت جور و ظلم با و نتوان کرد - او تعالی در چیزها یکه
پیدا کرده و حکم نموده حکمت را رعایت میکند - نه آنکه خود را و صفات خود را به چیزے کمال
دهد یا با و حاجت و غرض داشته باشد که این ضعیف است و قبیح است و سواے
او کسی حاکم نیست - پس در حسن قبح اشیا عقل حاکم نیست و نه در بودن افعال سبب
براے ثواب و عقاب - حسن و قبح اشیا ازین روست که او تعالی با و امر فرموده و مردمان
را باو تکلیف داده - پس بعضی ازین چیزها چنان هستند که عقل سبب مصلحت و مناسبت
او براے ثواب و عقاب می داند و بعضی از انها بجز خبر دادن انبیا از خدای تعالی دریافت
نه شود - و هر صفتے از صفات او بذات خود واحد است و از روی تعلق غیر متناهی - و
خدائیتعالی را ملائکه اند علویون مقرب بارگاه و ملائکه اند موکل بر نوشتن اعمال و حفاظت
بندگان از خطرات و راغب کردن بطرف خیر و تحریک میکنند بنده را تحریک خیر - هر یکے
را مقام خاص است حکم خدا را خلاف نتوانند کرد - و می کنند بانچه حکم کرده می شوند
و از مخلوقات الٰهی شیاطین اند که مردمان را تحریک شر میکنند - و قرآن کلام ایست که
خدائیتعالی به نبی ما محمدؐ رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی کرده - و ممکن نیست هیچ
آدمی را که سخن گوید با و خدا مگر باشارت یا از پس پرده یا بفرستد فرشته را - پس نازل
کند بحکم خدا انچه خدا خواسته است - پس این است حقیقت وحی و در نامهای خدائتعالی
یا صفات او ایجاد روا نیست - پس اطلاق موقوف بر شرع الٰهی است - و معاد جسمانی
حق است جسمها محشور شود و روح در و باز آید - و ابدان همان باشند که بودند شرعاً

وعرفاً۔ اگرچہ درازی پذیرند یا کوتاہ شوند چنانکہ در اخبار آمدہ کہ دندان کافر مثل احد دراز گردد
یا آنکہ ازان لطیف تر گردد چنانکہ در صفت جنتیان وارد شدہ۔ واین بدان ماند کہ کودک
ہمانست کہ جوان شدہ و پیر گشتہ اگرچہ اجزا ہزار بار در و مختلف گردند و جزا و حساب و صراط
و میزان حق اند و دوزخ و بہشت حق است و آن ہر دو امروز ہم موجود ہستند و نصّی بہ
تصریح بمقام آنہا وارد نگشتہ پس ہر دو آنجا ہستند کہ او تعالی خواستہ چہ مخلوقات الٰہی و
عالمہاے او را ما احاطہ نکردہ ایم۔ و مومن کہ صاحب کبیرہ باشد ہمہ در آتش نخواہد ماند
واین ہمان است کہ خدا تعالی گفتہ ان تجتنبوا کبائر ما تنہون عنہ یکفر عنکم سیاٰتکم
(ترجمہ) اگر احتراز کنید از کبائر منہیات نابود سازیم از شما صغائر شما را۔ یعنی بسبب نماز
و کفارات۔ و کبائر را عفو کردن جائز است۔ مگر آن کہ افعال الٰہی در دنیا و آخرت بدو گونہ
ہستند۔ یکی آنکہ موافق سنت الٰہی است و دیگری آنکہ بر سبیل خرق عادت است۔ و
عفو از کبائر آنان را کہ بغیر توبہ مردہ اند جائز است از قبیل خرق عادت۔ و این طریقہ
تطبیق است در نصوص کہ در ظاہر باہم متعارض گشتہ۔ و شفاعت حق است در حق
کسی کہ خداے تعالی براے او اذن دادہ و شفاعت کردن رسول صلی اللہ علیہ وسلم
اہل کبائر را از امت خویش حق است و آنجا کہ نفی شفاعت وارد شدہ مراد ازان آنچنان
شفاعت است کہ بغیر اذن خدا تعالی و مرضی او باشد۔ و عذاب قبر فاسق را و در نعمت
بودن مومنان را حق است۔ و سوال منکر و نکیر حق است و بعثت رسل بسوے خلق حق
است و تکلیف دادن خداے بندگان را با امر و نواہی بر زبان انبیا حق است۔ و انبیا از

دیگران ممتاز هستند بچیزهائیکه در دیگران یکجا یافته نشود که دلالت کند بر نبوت شان
ازانجمله خرق عادت است و سلامت فطرت ایشان و کمال در اخلاق ایشان و سوای
آن و انبیا از کفر و بالاراده از ارتکاب کبائر و اصرار بر آن معصوم اند۔ خدا ایشانرا نگاه
می دارد ازان بسه طور (۱) ایشانرا در خلقت سلامت فطرت بخشد و در اخلاق کمال اعتدال
دهد پس ایشانرا به معاصی رغبتے نه باشد بلکه پیوسته ازان متنفر باشند (۲) بر ایشان وحی
فرستد که معاصی را جزاے بد باشد و بر طاعات ثواب داده شود۔ پس این امر بازدارنده
باشد از معاصی (۳) خدا درمیان ایشان و معاصی حائل شود به تنبهات لطیفهٔ غیبیه
چنانکه صورت یعقوب علیه السلام در قصه یوسف ظاهر آمد که انگشت بدندان می گزند
و محمد صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا است بعد او هیچ نبی نباشد۔ و دعوت آنحضرت عام است
جمله انس و جن را۔ و آنجناب افضلترین انبیا است هم باین فضیلیات خاصه و هم به مختصات
دیگر مثل آن۔ و کرامات اولیا و ایشان مومنان هستند که عارف ذات و صفات الٰهی
هستند و ایمانهاے خود را نیک کرده اند حق است خدا با و اکرام کند هر کرا که خواسته باشد
و امتیاز بخشد برحمت خویش هر کرا که پسند د و شهادت سید هم بجنت درحق عشره مبشره و
فاطمه زهرا و حذیفه و عائشه و حسن و حسین رضی الله تعالی عنهم اجمعین۔ و بایشان اقتدار
داریم و می شناسیم عظمت درجهٔ ایشان در اسلام و همچنان اهل بدر و اهل بیعت رضوان
را۔ و ابوبکر صدیق امام برحق است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم پس عمر پس عثمان پس علی
رضی الله تعالی عنهم۔ پس خلافت تمام شد و بعد او بادشاهت جابرانه است۔ و ابوبکر

رضی اللہ تعالی عنہ افضلترین مردمان است بعداز رسول صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس عمر رضی اللہ عنہ وافضلیت از ہر وجہ کہ نسب وشجاعت وقوت وعلم ومانند آن ہمہ را شامل باشد مراو نداریم بلکہ این افضلیت از روے عظیم النفع بودن ایشان است در اسلام پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمانروا است وابوبکر وعمر رضی اللہ عنہم ہر دو وزراے آنجناب اند ازین رو کہ ایشان را در اشاعت حق ہمتے بالغ بودہ زیراکہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را دو جہت است جہتے است کہ ازان مرضی خدا را اخذ میکنند و جہتے کہ آنرا بہ خلق عطا میکنند۔ وایشانرا در عطاے خلق وتالیف مردم و اجتماع آنہا وتدبیر جنگ ید طولی است۔ وما زبانہاے خود را بندمی داریم از ذکر صحابہ مگر بہ نیکی۔ وایشان در دین پیشوایان ما ورہنمایان ما ہستند۔ وبدگفتن ایشان را حرام است وتعظیم ایشان واجب وما کسی را از اہل قبلہ کافر نگوئیم مگر دران کہ انکار از قادر مختار باشد یا عبادت دیگرے غیر از خدا یا انکار قیامت وانبیا وتمام دیگر ضروریات دین باشد۔ وامر بالمعروف ونہی عن المنکر واجب است اما شرط آنست کہ بہ فتنہ نکشد وقبول او گمان غالب باشد۔ پس این عقیدہ من است اعتقاد داریم بخدای تعالی بآنہا در ظاہر و در باطن وستایش مر خدای را ہست در اول وآخر وظاہر وباطن۔

بالخیر